

نویسنده: نیک تورس (Nick Turse)
منبع و تاریخ نشر: کمان دریم (2026-09-11).
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».



اسامه بن لادن، میلیونر سعودی و رهبر فراری گروه تروریستی القاعده، توضیح می‌دهد که چرا در ۲۰ آگوست ۱۹۹۸ از مخفیگاه غاری در جایی در افغانستان، «جهاد» یا جنگ مقدس علیه ایالات متحده اعلام کرده است. گمان می‌رود بن لادن مغز متفکر حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن دی سی باشد. (عکس از سی‌ان‌ان از طریق گتی ایمیج)

**۲۵ سال پس از «۱۱» سپتامبر، واضح است که
اسامه بن لادن برنده شد—اما او به تنهایی این
کار را نکرده است.**

***25 Years After 9/11, It's Clear Osama bin Laden
Won—But He Didn't Do It Alone***

در نهایت، نقش این تروریست متولد عربستان سعودی در پیروزی که به دنبال آن بود،
بسیار ناچیز از آب درآمد.

***In the end, the Saudi-born terrorist's role in the victory he sought
turned out to be vanishingly small.***

هنوز آن بو را به خاطر دارم؛ اما در توصیف دقیق آن برای شما در مانده‌ام. آن بو، بوی
غیرقابل‌اشتباه مرگ نبود، هرچند قطعاً بخش کوچکی از آن را تشکیل می‌داد. شبیه بوی

سوختن لاستیک، پلاستیک یا حتی فلز هم نبود. ترکیبی از همه این‌ها بود، اما چیزی فراتر از آن‌ها.

در ربع قرن‌ای که از آن زمان گذشته، به نقاط مختلف جهان سفر کرده‌ام، اما هرگز چیزی شبیه به آن بوی حوالی توده‌ی آوار در «گراند زیرو» (Ground Zero) در سپتامبر ۲۰۰۱ را تجربه نکرده‌ام. هوا تند و غلیظ بود؛ گردابی از مواد سمی و سرطان‌زا که حاصل تبدیل دو هواپیمای بزرگ مملو از سوخت جت به موشک‌های کروزر و کوبیدن آن‌ها به برج‌های اداری عظیم بود. هم‌زمان با سوختن آن سازه‌ها، همه ما غباری از سیمان پودر شده، الیاف شیشه، آزبست، سرب، دی‌اکسیدها، هیدروکربن‌های آروماتیک چندحلقه‌ای، پلی‌کلرینه بی‌فیل‌ها (که بیشتر با نام PCB شناخته می‌شوند) و دیگر مواد را تنفس می‌کردیم. آن بو همچنان بخشی از وجود ماست. ...

حملات ۱۱ سپتامبر — که جان نزدیک به ۳۰۰۰ آمریکایی را گرفت، برج‌های دوقلوی نیویورک را فرو ریخت، پنتاگون را ویران کرد و منجر به سقوط هواپیمایی در نزدیکی «شنکسویل» پنسیلوانیا شد — ویرانگرترین شکست اطلاعاتی در تاریخ ایالات متحده را رقم زد و این کشور را گرفتار زنجیره‌ای از فجایع خودساخته کرد که هرگز از آن رهایی نیافت. حمله هماهنگ و مهیب اسامه بن لادن، رهبر القاعده، رونق گرفت. افول امپراتوری آمریکا را شتابی مضاعف بخشید و این کشور را در چرخه‌ای مرگبار از بحران‌های درهم‌تنیده و ویرانگر گرفتار کرد: فجایع اقتصادی، شکست‌های سیاست خارجی، عقب‌گرد دموکراسی، استبداد، و جنگ‌ها و مداخلات نظامی فرساینده.

نقشه بن لادن این بود که آمریکا را در باتلاق جنگ‌های خارجی پرهزینه گرفتار کند؛ جنگ‌هایی که فروپاشی اقتصادی در داخل کشور را رقم بزنند. این طرح بر پایه همان استراتژی‌ای بنا شده بود که مجاهدین محلی، خود او و دیگر جنگجویان خارجی، به همراه آمریکا و متحدانش، برای شکست اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان به کار گرفته بودند.

استراتژی بن لادن نه تنها مدت‌ها پس از مرگش در سال ۲۰۱۱ همچنان با قوت ادامه یافت، بلکه ابزاری حتی مؤثرتر برای نابودی آمریکا از درون پدید آورد. حملات بن لادن دولت ایالات متحده را به عاملی برای نابودی خود آمریکا بدل کرد و آن را به سمت اجرای سیاست‌هایی سوق داد که کشور را ویران و مردمش را به خاک سیاه نشانند. این سیاست‌ها شامل مواردی همچون و لخرجی‌های بی حد و حصر هم‌زمان با کاهش مالیات ثروتمندان، تحکیم روابط با رژیم‌های استبدادی، صدور مجوزهای تجسس پنهانی و شنودهای سیار (موسوم به قانون میهن پرستی) و سایر برنامه‌های نظارتی داخلی، و همچنین جنگ‌های بی‌پایان، ویرانگر و ناکام در افغانستان، عراق و دیگر نقاط جهان بود.

این گرداب سیاست‌های مخرب و زیاده‌روی‌های دولتی، راه را برای پدیده‌ای فراتر از جسورانه‌ترین تصورات بن لادن هموار کرد: ظهور تروریستی حتی مؤثرتر که ایالات

متحدہ را از جنبہ‌های بی‌شماری فلج ساخت و کوشید تا بہترین ویژگی‌های این کشور را خفہ کند؛ یعنی رئیس‌جمهور دونالد ترامپ.

آن رویدادی کہ «پرل ہاربر قرن بیست و یکم» نام گرفت، غافلگیرکنندہ نبود. مدت‌ها پیش از آنکہ جورج دبلیو. بوش — در حالی کہ در مزرعہ اش در کرافورد تگزاس تعطیلات می‌گذراند — یادداشت اطلاعاتی محرمانہ‌ای با عنوان «عزم بن‌لادن برای حملہ بہ ایالات متحدہ» دریافت کند، رہبر القاعدہ آشکارا از برنامه‌های خود سخن گفتہ بود. او در مصاحبہ‌ای تلویزیونی در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد: «فراخوان برای جنگ علیہ آمریکا بہ این دلیل صادر شد کہ آمریکا پیش‌قراول جنگ صلیبی علیہ امت اسلامی بودہ است.» وی در این مصاحبہ، ایالات متحدہ را بہ خاطر استقرار نیروهای نظامی در خاورمیانہ و حمایت از اسرائیل بہ شدت محکوم کرد و افزود: «مسئولیت ہر آنچہ ممکن است رخ دہد، بر عہدہ رژیم‌های غربی و دولت ایالات متحدہ آمریکا است. اگر مردم این کشورها نمی‌خواہند در خاک خودشان آسیب ببینند، باید در پی انتخاب دولت‌هایی باشند کہ حقیقتاً نمایندہ آنها بودہ و قادر بہ حفظ منافعشان باشند.»

زمانی کہ بن‌لادن تہدیدهایش را عملی کرد و در واقعہ ۱۱ سپتامبر ہزاران نفر را بہ خاک و خون کشید، می‌دانست کہ این اقدام ناگزیر واکنشی را در پی خواہد داشت. یک احتمال، اقدام سنجیدہ و قانونی نہادہای انتظامی بود کہ بہ دستگیری و دادرسی عادلانہ و مشروع ختم می‌شد. احتمال دیگر، رئیس‌جمهوری بود کہ بر فراز تلی از آوار می‌ایستاد و وعدہ انتقام می‌داد؛ جنگی بی‌پایان و بی‌حاصل علیہ یک تاکتیک (تروریسم)، برپایی شکنجہ‌گاہ‌های مخفی، زندان‌های ابدی و دادگاہ‌های نمایشی و فرمایشی. گزینه اول برای بن‌لادن ویرانگر می‌بود، اما گزینه دوم، درست همان چیزی بود کہ او برایش دعا می‌کرد.

شاهکار بن‌لادن حملہ بہ ایالات متحدہ در زمانی بود کہ این کشور رئیس‌جمهوری بی‌مایہ و متکی بر نام و نفوذ خانوادگی (nepo-baby) و معاون رئیس‌جمهوری تشنہ‌ی قدرت را برگزیدہ بود؛ معاون رئیس‌جمهوری کہ کار خود را در کاخ سفید آکندہ از عناصر مجرم دوران ریچارد نیکسون آغاز کردہ و تجربہ اندوختہ بود. اگرچہ دیک چنی بعدہا بہ دشمن دونالد ترامپ بدل شد، اما ہمین فرد بود کہ با تلاش‌های بی‌وقفہ برای تمرکز قدرت در کاخ سفید، راہ را برای ظهور مستبد بالقوہی کنونی آمریکا ہموار کرد؛ او با تکیہ بر «نظریہی مجریہی واحد» (unitary executive theory) — ایدہ‌ای نادرست کہ مدعی است قانون اساسی اختیاراتی بی‌حدومرز در سیاست داخلی و خارجی، از جملہ عزل یک‌جانبہ‌ی مقامات دولتی و آغاز جنگ، بہ رئیس‌جمهور می‌دہد — نوعی ریاست‌جمهوری امپراتورگونہ را پایہ‌گذاری کرد.

چنی، چہ از نظر سبک و روش و چہ از نظر ماہیت عملکرد، پیش‌درآمدی بر ظہور ترامپ بود. بلافاصلہ پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، چنی در تلویزیون اعلام کرد کہ دولت از این پس در «سمت تاریک» (بہ تعبیر خودش) عمل خواہد کرد و مدعی شد: «بسیاری از

اقداماتی که باید انجام شود، باید در سکوت و بدون هیچ گونه بحث و گفتگویی صورت گیرد.»

آمریکاهرگز از زیرسایه‌ی شوم آن دوران بیرون نیامد. **چنی** را می‌توان اصلی‌ترین مروج جنگ ویرانگر علیه تروریسم دانست — جنگی که از افغانستان آغاز شد، به سراسر جهان گسترش یافت و حتی سال‌ها پس از مرگ او نیز همچنان ادامه دارد. او همچنین یکی از معماران اصلی جنگ فاجعه بار عراق و عامل تکیه بر اطلاعاتی نادرست، تأیید نشده و گزینشی بود که مبنای آن جنگ قرار گرفت؛ حا می سرسخت شکنجه (که روش «واتربردینگ» یا غرق‌سازی مصنوعی بازداشت شدگان را اقدامی بدیهی و بی‌نیاز از بحث می‌دانست)؛ مدافع صریح نظارت و جاسوسی داخلی؛ مروج پنهان‌کاری‌های غیردموکراتیک، بی‌سابقه و بی‌همتا؛ و فردی جنگ‌طلب و قلدرمآب بود.

چنی در سال ۲۰۲۲ در تبلیغی انتخاباتی برای دخترش، لیز — که یکی از ۱۰ نماینده‌ی جمهوری‌خواه مجلس بود و در پایان دوره‌ی اول ریاست جمهوری ترامپ به استیضاح او رأی داد — گفت: «در تاریخ ۲۴۶ ساله‌ی کشورمان، هرگز فردی وجود نداشته که تهدیدی بزرگ‌تر از دونالد ترامپ برای جمهوری ما باشد.» شاید حق با او بود — و قطعاً خودش نیز در این وضعیت مقصر بود. ترامپ بر پایه‌ی دستاوردهای چنی بنا کرد و آمریکا را با سرعتی بی‌سابقه به سوی استبداد سوق داد.

ترامپ پس از تضعیف دموکراسی آمریکا در دوره‌ی اول ریاست جمهوری اش، حمله‌ای تمام‌عیار — و به معنای واقعی کلمه فیزیکی — را علیه آن آغاز کرد. ترامپ با وجود آگاهی از شکست در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰، از پذیرش نتیجه سر باز زد و برای مخدوش کردن شمارش آرا و تضعیف روند تأیید رسمی نتایج تلاش کرد؛ او به مقامات ایالتی فشار آورد تا «آرایی را پیدا کنند» و آنچه را که جک اسمیت، بازپرس ویژه، در گزارش نهایی خود «تلاشی مجرمانه و بی‌سابقه» برای حفظ قدرت نامید، سازماندهی کرد.

بن‌لادن هرگز نتوانست در آمریکا ارتشی تشکیل دهد، شورشی را رهبری کند و به ساختمان کنگره (کاپیتول) حمله ور شود. (هواپیمایی که قرار بود در ۱۱ سپتامبر آن حمله را انجام دهد، در منطقه‌ای روستایی در پنسیلوانیا سقوط کرد.) اما در ۶ ژانویه ۲۰۲۱، هواداران ترامپ با تشویق او به ساختمان کنگره هجوم بردند. کمیته ویژه مجلس نمایندگان که درباره «حمله تروریستی داخلی به مجموعه ساختمان کنگره ایالات متحده و مسائل مربوط به اخلاف در انتقال مسالمت آمیز قدرت» تحقیق می‌کرد، به این نتیجه رسید که ترامپ درگیر «توطئه‌ای چندمرحله‌ای برای واژگون کردن نتایج قانونی انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰» بوده است. این کمیته دریافت که ترامپ عمداً و برای ساعت‌ها از اقدام برای جلوگیری از حمله هوادارانش به کنگره خودداری کرده است. اسمیت اظهار داشت که اگر مردم آمریکا دوباره ترامپ را انتخاب نکرده بودند، شواهد گردآوری‌شده توسط تیم او «برای صدور و تثبیت حکم محکومیت در دادگاه کافی بود.»

اگر بن‌لادن زنده بود، بی‌تردید از حمله به کنگره استقبال می‌کرد و از تلاش ترامپ برای انتخاب مجدد حمایت می‌نمود؛ و از نتایج آن نیز ناامید نمی‌شد. ترامپ پس از بازگشت به قدرت، حمله‌ای هماهنگ را علیه دموکراسی آمریکا آغاز کرد و با عفو و پاداش دادن به شورشیان، استفاده ابزاری از وزارت دادگستری، نهادهای نظارتی و ارتش علیه شهروندان آمریکایی، برکناری ناظران دولتی، حمله به مطبوعات آزاد، ارتکاب فساد آشکار و مهارنشده (مانند نقض بند قانون اساسی مربوط به ممنوعیت دریافت مزایا و هدایای خارجی)، نقض رویه‌های قانونی، قانون شکنی در حوزه مهاجرت و تصاحب غیرقانونی اختیارات اجرایی، و همچنین آغاز جنگی فاجعه بار با ایران و کشتار در آب‌های آزاد — در کنار انبوهی از دیگر شکست‌های سیاست داخلی و خارجی — حاکمیت قانون و آزادی‌های بنیادین را تضعیف کرد.

بر اساس داده‌های «Trump Action Tracker» (سامانه‌ای که اقدامات و اظهارات ترامپ و دولتش را که یادآور رفتارهای سایر رژیم‌های اقتدارگراست ثبت می‌کند)، از ژانویه ۲۰۲۵ تاکنون نزدیک به ۴۰۰۰ اقدام اقتدارگرایانه مجزا توسط دولت ترامپ صورت گرفته است؛ از جمله حدود ۱۰۵۰ مورد تضعیف دموکراسی، بیش از ۹۴۰ مورد سرکوب مخالفان، افزون بر ۶۵۰ اقدام تهاجمی یا بی‌ثبات‌کننده در سیاست خارجی، حدود ۶۰۰ مورد تضعیف حقوق مدنی، حدود ۵۰۰ مورد متمرکز بر کنترل اطلاعات یا انتشار اطلاعات نادرست، و بیش از ۳۲۰ مورد فساد.

یک تحلیل جهانی قابل تأمل نیز نشان داد که روند «حرکت به سوی استبداد» (autocratization) در آمریکا طی سال گذشته با سرعتی «بی‌سابقه در تاریخ معاصر» افزایش یافته است. پژوهشگران دریافته‌اند که تحت رهبری ترامپ، ایالات متحده پس از تجربه بزرگ‌ترین افت سالانه در اصول دموکراتیک در تاریخ این کشور، دیگر یک دموکراسی لیبرال کارآمد محسوب نمی‌شود. این وضعیت، کشور را به شرایط سال ۱۹۶۵ بازگرداند؛ دورانی که تبعیض‌های نژادی «جیم کرو» در فرآیند رأی‌گیری — از جمله اعمال خشونت و ارباب، اخذ مالیات برای رأی دادن و آزمون‌های سواد — همچنان امری رایج بود. این یافته‌ها توسط پژوهش‌های سازمان غیرانتفاعی «Protect Democracy» نیز تأیید می‌شود؛ پژوهش‌هایی که نشان می‌دهند فساد در انتخابات، سرکوب مخالفان، انتشار اطلاعات نادرست و گسترش بی‌رویه قدرت اجرایی در دومین دوره ریاست‌جمهوری ترامپ همگی رو به افزایش هستند و اقدامات اقتدارگرایانه و سیاسی‌سازی نهادهای مستقل در آمریکا نیز با شتابی فزاینده در حال گسترش است.

در سال ۲۰۰۱، دولت ایالات متحده مازاد بودجه‌ای در حدود ۱۲۸ میلیارد دلار ثبت کرد و پیش‌بینی می‌شد که بدهی ملی تا سال ۲۰۰۹ تسویه شود. اما پس از آنکه بن‌لادن، آمریکا را درگیر جنگ‌های بی‌پایان در افغانستان، عراق، سومالی و دیگر نقاط کرد، در سال ۲۰۰۴ به نظاره نتایج حملات ۱۱ سپتامبر نشست و با غرور اعلام کرد که

استراتژی او مبنی بر «خونریزی اقتصادی آمریکا تا مرز ورشکستگی» باعث شده است تا کسری بودجه این کشور به «بیش از یک تریلیون دلار» برسد. بن‌لادن اعلام کرد: «تنها کاری که باید بکنیم این است که دو مجاهد را به دورترین نقطه در شرق بفرستیم تا پارچه‌ای را که روی آن "القاعده" نوشته شده برافراشته کنند؛ این کار باعث می‌شود ژنرال‌ها برای رسیدن به آنجا با هم رقابت کنند و آمریکا متحمل خسارات جانی، اقتصادی و سیاسی شود، بی‌آنکه دستاورد قابل‌توجهی برای آن کشور داشته باشد.»

او هرگز تصور نمی‌کرد که رهبران آمریکا تا چه حد دقیق و برای چه مدتی طولانی، دقیقاً طبق نقشه او عمل کنند؛ آن‌ها دست به عملیات‌های کماندویی، حملات پهبادی، مداخلات نظامی و جنگ‌های تمام‌عیار در کشورهای همچون افغانستان، جمهوری آفریقای مرکزی، کامرون، مصر، ایران، عراق، کنیا، لبنان، لیبی، مالی، نیجر، پاکستان، فیلیپین، سومالی، سوریه، تونس، یمن و دیگر نقاط زدند. رهبر القاعده همچنین نمی‌توانست پیش‌بینی کند که آمریکادرن نتیجه این اقدامات، تاچه حد در ورطه ویرانی مالی فرو خواهد رفت.

آن ادعای بن‌لادن در سال ۲۰۰۴ مبنی بر هزینه‌های تریلیون‌دلاری، در واقع دقیق نبود؛ چرا که کسری بودجه فدرال آمریکا در آن سال تنها ۴۱۳ میلیارد دلار بود. اما این رقم برای مدتی طولانی در آن سطح پایین باقی‌نماند. بر اساس تحلیلی که در سال ۲۰۲۱ توسط پروژه «هزینه‌های جنگ» دانشگاه براون انجام شد، جنگ‌های آمریکا پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، هزینه‌ها یا تعهدات بلندمدتی به ارزش حیرت‌انگیز ۸ تریلیون دلار را بر دوش مالیات‌دهندگان آمریکایی گذاشته است.

ترامپ نیز به گسترش مداخلات خارجی ویرانگر آمریکا، از اکوادور گرفته تا ایران، ادامه داده است. تحلیلی از وب‌سایت «اینترسپت» (The Intercept) نشان می‌دهد که ترامپ در دوران دو دوره ریاست‌جمهوری خود، هدایت بیش از ۲۰ درگیری مسلحانه و جنگ را بر عهده داشته است. و این هزینه‌ها همچنان رو به افزایش است. لیندا بیلمز، معاون پیشین و مدیر ارشد مالی وزارت بازرگانی آمریکا و استاد فعلی سیاست‌گذاری عمومی در دانشکده کندی هاروارد، پیش‌تر به «اینترسپت» گفته بود که هزینه‌های گزاف جنگ با ایران، به‌تنهایی، احتمالاً به ارقام تریلیون‌دلاری خواهد رسید. ترامپ همچنین در حال حاضر برای تصویب بودجه ۱/۶ تریلیون دلاری پنتاگون برای سال آینده تلاش می‌کند؛ رقمی که از زمان پایان جنگ جهانی دوم تاکنون بی‌سابقه بوده است.

اگر تا به حال حدس نزده‌اید، باید گفت که آن پیش‌بینی پیش از وقایع ۱۱ سپتامبر مبنی بر تسویه کامل بدهی ملی تا سال ۲۰۰۹، هرگز محقق نشد. در عوض، دوران ریاست‌جمهوری بوش و ترامپ با کاهش‌های مالیاتی عظیمی همراه بود که عمدتاً به نفع شرکت‌های بزرگ و ثروتمندترین اقشار جامعه آمریکا تمام شد و خزانه را از حدود ۱۰ تریلیون دلار درآمد پیش‌بینی‌شده محروم کرد.

بدین ترتیب، پس از حمله بن‌لادن، «جنگ‌های بی‌پایان» دوران بوش، باراک اوباما، ترامپ و جو بایدن، و همچنین نقش ترامپ در درگیری‌های فاجعه‌بار و سوءمدیریت شدید مالی، بدهی ملی ۵/۸ تریلیون دلاری سال ۲۰۰۱ اکنون با رشدی ۵۹۰ درصدی، به رقم سرسام‌آور ۴۰ تریلیون دلار رسیده است؛ رقمی معادل یک میلیون دلار که ۴۰ میلیون بار تکرار شده باشد.

حدود ۵۰ درصد از این بدهی از زمان نخستین انتخاب دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری انباشته شده است. ترامپ همین هفته وعده داد که اگر جمهوری خواهان در ماه نوامبر کنترل کنگره را حفظ کنند، به هر بزرگسال آمریکایی ۵۰۰۰ دلار پرداخت خواهد کرد؛ اقدامی که هزینه‌ای بیش از یک تریلیون دلار در پی خواهد داشت. و آن مازاد بودجه ۱۲۸ میلیارد دلاری سال ۲۰۰۱ چه شد؟ جای خود را به کسری بودجه فدرال پیش‌بینی‌شده‌ای به مبلغ ۲/۱ تریلیون دلار برای سال مالی جاری داده است. این ماریج بدهی و کسری بودجه در شرایطی رخ می‌دهد که کشور در وضعیت اشتغال کامل (یا نزدیک به آن) قرار دارد؛ یعنی زمانی که وضعیت مالی دولت قاعداً باید رو به بهبود باشد.

اگر بن‌لادن آن‌طور که آرزو داشت به بهشت راه یافته باشد، بی‌تردید لبخند بر لب دارد؛ چرا که دولت ترامپ بدهی‌های سرسام‌آور را نادیده می‌گیرد و رئیس جمهور ادعاهای بی‌اساسی را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه «رشد اقتصادی به‌سادگی از پس این مسئله برخواهد آمد». ایالات متحده در واقع امسال بیش از یک تریلیون دلار صرفاً برای پرداخت بهره بدهی‌ها هزینه خواهد کرد. بنیاد «پیترسون» پیش‌بینی می‌کند که مجموع پرداخت‌های بهره در دهه آینده بیش از دو برابر شود؛ و این برآورد ممکن است حتی کمتر از رقم واقعی باشد. حتی اگر میزان بدهی در سطح ۴۰ تریلیون دلار ثابت بماند و ایالات متحده روزانه یک میلیون دلار از آن را بازپرداخت کند، تسویه کامل آن تقریباً ۱۱۰ هزار سال طول خواهد کشید.

احتمالاً تمام این بدهی‌ها نرخ بهره را بالا نگه می‌دارند و هزینه‌های وام مسکن، وام خودرو، کارت‌های اعتباری و اعتبارات کسب‌وکارهای کوچک را افزایش می‌دهند که این امر به ضرر مردم عادی آمریکا تمام می‌شود. کسری بودجه و بدهی‌های کلان — به‌ویژه اگر با تورم یا نرخ بهره بالا همراه شوند — توانایی دولت برای واکنش به بحران‌هایی نظیر رکود اقتصادی، رکود عمیق (دیپرشن)، همه‌گیری یا سایر وضعیت‌های اضطراری را دشوارتر می‌سازند.

مسئله دیگر، تضعیف شبکه تأمین اجتماعی در اثر کسری بودجه و بدهی است. بن‌لادن نیازی نیست نگران دوران سالمندی خود باشد و ترامپ نیز هم اکنون با هزینه مالیات‌دهندگان در حال سپری کردن این دوران است. اما در سال ۲۰۳۲ — یعنی تنها شش سال دیگر — صندوق امانی تأمین اجتماعی در آستانه ورشکستگی قرار خواهد گرفت؛ که این تنها یک نمونه از کمبودهای مالی پیش‌رو است. طبق قانون، زمانی که

موجودی این صندوق به صفر برسد، مستمری تمام بازنشستگان باید بیش از ۲۰ درصد کاهش یابد. وقتی به گذشته می‌نگرم، آن بوی تند و زننده‌ی برخاسته از برج‌های دوقلوی فروریخته، دیگر برایم صرفاً ترکیبی از کاغذ، شیشه و بتن در حال سوختن و حدود ۷۰ ماده‌ی سرطان‌زا نیست؛ بلکه آن بو، پیش‌درآمد چیزی حتی شوم‌تر از مرگ نزدیک به ۳۰۰۰ آمریکایی در واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر بود: مسیری طولانی از مرگ و ویرانی که تا دور دست‌های آینده و فراتر از افق دید امتداد می‌یافت.

حتی بن‌لادن هم نمی‌توانست پیامدهای مرگبار بلند مدت حملاتش را تصور کند. بر اساس آمار «صندوق جبران خسارت قربانیان ۱۱ سپتامبر»، نزدیک به ۹۷۰۰ نفر از نیروهای امدادی، بازماندگان و کسانی که در پاکسازی حدود ۱/۸ میلیون تن آوار مرکز تجارت جهانی مشارکت داشتند، بر اثر بیماری‌های مرتبط با این واقعه جان باخته‌اند. همچنین ابتلای بیش از ۵۷ هزار نفر از نیروهای امدادی و سایر افراد به سرطان‌های مرتبط با ۱۱ سپتامبر تشخیص داده شده است. حدود ۱۵۵ هزار نفر در «برنامه سلامت مرکز تجارت جهانی» ثبت‌نام کرده‌اند؛ برنامه‌ای که به افراد در معرض هوای سمی پس از ۱۱ سپتامبر، خدمات درمانی و پایش سلامت ارائه می‌دهد. به گفته‌ی «مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها» (CDC)، تخمین زده می‌شود که ۴۰۰ هزار نفر در روزها، هفته‌ها و ماه‌های پس از حملات، در معرض آلاینده‌های سمی، خطر آسیب جسمی و شرایطی تنش‌زا (هم از نظر جسمی و هم روانی) قرار گرفته‌اند.

آن جنگ انتقام‌جویانه علیه جهان که بن‌لادن موفق به شعله‌ور کردنش شد، حتی ویرانگرتر از اثرات آن «معجون سمی» بوده است که ما در نزدیکی «گران‌د زیرو» (محل فروریختن برج‌ها) تنفس کردیم. تنها در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۳، تخمین زده می‌شود که ۹۴۰ هزار نفر بر اثر خشونت‌های مستقیم جنگ‌های پس از ۱۱ سپتامبر در افغانستان، عراق، پاکستان، سوریه، یمن و دیگر نقاط جان خود را از دست داده‌اند. همچنین برآورد می‌شود که بین ۳/۶ تا ۳/۸ میلیون نفر دیگر به طور غیر مستقیم در مناطق جنگی پس از ۱۱ سپتامبر جان باخته باشند؛ که این ارقام، مجموع تلفات را به دست‌کم ۴/۵ میلیون گشته می‌رساند — و این شمارش همچنان ادامه دارد. این ربع قرن کشتار و تمام پیامدهای ناشی از آن، ایالات متحده را از درون تهی و دچار پوسیدگی کرده است؛ نوعی زوال در تمامی شاخص‌های قابل‌تصور، از اقتصاد و آرمان‌های دموکراتیک گرفته تا سلامت معنوی این ملت.

طرح بن‌لادن برای به زانو درآوردن آمریکا از طریق فرسایش مالی و کشاندن آن به مرز ورشکستگی، با هدف نابودی اقتصاد این کشور طراحی شده بود و همچنان با تأثیری شگرف کارگر افتاده است. بن‌لادن با هموار کردن مسیر ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، ایالات متحده را از نظر اخلاقی نیز ورشکسته کرد. بیست و پنج سال پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، این کشور تنها سایه‌ای کم‌رنگ از آن ابرقدرتی است که پس از جنگ جهانی دوم سر برآورد؛ کشوری که نه توسط اتحاد جماهیر شوروی — آن قدرت مجهز به سلاح هسته‌ای که مدت‌ها تهدیدی حیاتی برایش محسوب می‌شد — بلکه به دست دو تروریست

برخورد از ثروت موروثی به این روز افتاد: فرزندان یک امپراتوری ساخت و ساز سعودی و یک انبوه ساز املاک در حومه نیویورک.

بن لادن در سال ۲۰۰۴ با اشاره به بوش گفته بود: «انسان خردمند، امنیت، ثروت و فرزندان خود را فدای دروغ‌گویی که در کاخ سفید نشسته است، نمی‌کند.» او احتمالاً هرگز تصور نمی‌کرد که آمریکا در نهایت دروغ‌گویی حتی سرسخت‌تر، فردی با بضاعت فکری به مراتب کمتر و رئیس‌جمهوری به مراتب ویرانگرتر را برگزیند. یک چهارم قرن پس از ۱۱ سپتامبر، آشکار است که بن لادن پیروز شد؛ اما این پیروزی تنها از آن نبود و در نهایت، نقش او در آن بسیار ناچیز از آب درآمد. بوش، چنی، اوباما و بایدن — و همچنین خیل عظیمی از سیاستمداران، مقامات دولتی و تمام کسانی که با جنون ناشی از آن حملات همراهی کردند — نقش‌های کلیدی در تضعیف و زمین‌گیر کردن ایالات متحده در طول ۲۵ سال پس از ۱۱ سپتامبر ایفا کردند. با این حال، این ترامپ بود که بیش از هر کس دیگری، رویاهای بزرگ بن لادن درباره ۱۱ سپتامبر را به کابوسی بی‌پایان برای آمریکا بدل کرد.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

نیک تورس سردبیر وبسایت TomDispatch.com و پژوهشگر «مرکز رسانه‌ای تایپ (Type Media Center)» است. جدیدترین کتاب او «دفعه بعد برای شمردن کشته‌شدگان می‌آیند: جنگ و بقا در سودان جنوبی» (۲۰۱۶) نام دارد. او نویسنده یا ویراستار چندین کتاب دیگر نیز هست، از جمله: «میدان نبرد فردا: جنگ‌های نیابتی و عملیات‌های مخفیانه ایالات متحده در آفریقا» (۲۰۱۵)؛ «هر چه حرکت می‌کند را بکشید: جنگ واقعی آمریکا در ویتنام» (۲۰۱۳)؛ «چهره دگرگون‌شونده امپراتوری: عملیات‌های ویژه، پهپادها، جاسوسان، جنگجویان نیابتی، پایگاه‌های مخفی و جنگ سایبری» (۲۰۱۲)؛ «مجتمع نظامی-صنعتی: چگونه ارتش به زندگی روزمره ما نفوذ می‌کند» (۲۰۰۹)؛ و «دلایلی برای خروج از افغانستان» (۲۰۱۰). (تورس پیش‌تر پژوهشگر «موسسه رادکلیف» در دانشگاه هاروارد بوده است. وبسایت او www.NickTurse.com است.



نیک تورس

با تقدیم احترامات «2026-09-16»

.....